

مسئولیت پذیری شخصی و وجدان اجتماعی

چهل هزار نفر مصدوم و مجروح تصادفات رانندگی در طول دو هفته، آیا می دانیم یعنی چه؟ سی و چهار هزار و پانصد نفر نیازمند انتقال به بیمارستان از میان این چهل هزار نفر، آیا می دانیم به چه معنی ست؟ روزی چند نفر؟ ساعتی چند انسان؟ دقیقه ای چند موجود زنده، که جان می بازند؟ آیا در جنگ؟ زلزله؟ هجوم ویروس کشنده؟ حتی سکنه و عوامل نامشخص؟ نه هیچکدام؛ بلکه مرگهای خود خواسته و قابل اجتناب. مثل بسیاری از دیگر موارد می توان در اینجانباز با گذر تعدمی از عامل یا عوامل قابل کنترل و اجتناب پذیر، به عوامل دیگر فراقنی کرد و همه متهمان این قتلها را ردیف نمود، جز متهمان ردیف اول، و آن متهمان، همان کسانی هستند که فرمان خودرو به دستشان است و گاز و ترمز زیر پایشان؛ به همین سادگی!

یقین دارم بعضی از خوانندگان گرامی، همین جای مطلب دندان بر دندان خواهند فشرد و غیظ در چهره خواهند نشانند و باقی مطلب را کناری خواهند نهاد. خواهند گفت: جاده ها، خودروسازان، عوامل غیر قابل پیش بینی و... اما باز هم مطلب لاینحل خواهد ماند؛ نوروز ۹۸ و ۹۹ و بعد از آن نیز خواهد رسید؛ بالاخره تکلیف خود کشی های جاده ای، آن هم نه در جبهه جنگ و راهسازی و معدن کاوی، بلکه در مسافرت های فرح بخش و دلخواسته، چه خواهد شد؟

قبول کنیم، فراقنی و تقصیر دیگر عوامل را همیشه پر رنگ تر از تقصیر خود دیدن جان از دست رفته را بر نمی گرداند؛ هر چند سخنی بهانه جویانه را بر زبان جاری کند. شما را به خدا، ما ایرانیان با اعصاب و روان و جان عزیز خود چه می کنیم؟

راحتتان کنم، جاده ها همین است که هست (و مگر خیلی خراب تر از جاهای دیگر است؟!); توان راهداری و پلیس ما همین است که می بیند (و دیگر چه کنند بیچاره ها؟!); امکانات اورژانس همین چند بالگرد است (و مگر امکانات سازمان عریض و طویل هوانوردی ما چقدر است؟!); خلاصه همین است که هست و انصافاً همه امکانات در ایام نوروز و اوج سفرها بسیج است؛ اگر کسانی منکرند، یا اتوبان های خوشران و خوشخواب (!) آلمان را انتظار می برند؛ باید گفت: اینجا ایران است! هرگاه شما بعد از رد کردن اشتباهی یک خروجی، به جای یک کیلومتر دنده عقب در جاده، چشمتان را به تابلوی خروجی بعدی بازتر کنید، آنگاه ایران را با آلمان یا جای دیگر مقایسه کنید و سپس هر چه بر دهانتان آمد نثار جاده و تابلو و پلیس فرمایید! ساده ترین توجیه و فرار از مسئولیت شخصی و وجدان اجتماعی این است که در سفرهای نوروزی، همه را اعم از جاده و خودروساز و پلیس و هوا و زمین مقصر بدانیم، اما حاضر نباشیم یک لحظه در پاسخ یک پیامک در حین رانندگی تأخیر بورزیم، یا از رو کم کنی ماشین جلوزده عقب بمانیم و یا از صرف غذای پشت فرمان اندکی کوتاه بیاییم. آری همه چیز خراب است، خرابی رفتار ما را چه کسی پاسخگوست؟

در هر جای دنیا اگر گزارش دهیم که ما ایرانیان در بهترین ایام تعطیلات بار سفر می بندیم تا به استقبال حوادث جاده ای برویم؛ از بس ایرانی هستیم و باهوش، شکر خدا می گزارند که از این یک قلم زن مرغوب بی بهره اند!

ما که از خودروساز داخلی می نالیم و به حق می نالیم، تقصیر او را نباید به تقصیر و قصور خود اضافه کنیم؛ درست مثل آن است که می دانیم طنابمان پوسیده است، در عین حال از سنگ نوردی و صخره پیمایی هم چشم نمی پوشیم و یا با همان طناب نامطمئن، اطمینان های دیگر را رعایت نمی کنیم. من نه همسایه و خویشاوندی در میان خودروسازان دارم و نه در مناقصات راهسازی با برادران و خواهران مشارکتی داشته ام و نه - علیرغم عشق دوران کودکی ام - در فامیلان پلیسی را می شناسم. من طرف هیچکس نیستم، مگر طرف اندکی مسئولیت پذیری شخصی و وجدان جمعی. یک کلام، ختم کلام: رانندگی درست در بدترین شرایط، اطمینان بخش تر از رانندگی غلط در بهترین امکانات است. همین نسخه را همه کشورهایی که در ایام تعطیلات به آنجاها هجوم می کنیم رعایت کرده اند؛ آمار تلفات رانندگی شان اینگونه خنده دار نیست؛ کار که از گریه گذشته!

ممکن است قیمت مثبت آن سنگین کند

سالها پیش یکی از مدیران ارشد یک شرکت نفتی تصمیم اشتباهی گرفت و بیش از دو میلیون دلار خسارت بر آن شرکت وارد شد. جان دی راکفلر مدیر عامل وقت شرکت بود.

روزی که خبر خسارت در شرکت پیچید، بیشتر مدیران شرکت به بهانه های مختلف کوشیدند از مدیر عامل دوری کنند تا مورد خشم و غضب او واقع نشوند. تنها کسی که آن روز جرأت کرد به دیدار مدیر عامل برود، شخصی به نام ادوارد تی بدفورد بود. او یکی از شرکای شرکت بود و خوب می دانست که باید خود را برای شنیدن سخنرانی طولانی علیه مدیری که مرتکب اشتباه شده بود، آماده کند.

زمانی که بدفورد وارد دفتر کار راکفلر شد، دید او روی میز کارش خم شده و روی کاغذی مشغول نوشتن است. بدفورد ساکت و آرام بدون اینکه مزاحم کار او شود، ایستاد. راکفلر پس از چند دقیقه سرش را بلند کرد و به آرامی گفت: آه بدفورد تویی؛ به گمانم خبر خسارت وارد شده به شرکت را شنیده ای... بدفورد بلافاصله خبر خسارت را تایید کرد.

راکفلر گفت: چند روز است که روی مسأله فکر می کنم و قبل از اینکه مدیر را برای بازخواست بخوایم، داشتم موارد مهمی را یادداشت می کردم. بدفورد بعدها این طور تعریف کرد:

بالای کاغذ نوشته شده بود نقاط قوت آقای... سپس فهرست طولانی از فضایل مدیر را که شامل شرح حال مختصری از کمکهای او به شرکت، تصمیمات درست در موارد مختلف، تصمیم هایی که مبالغی بیش از خسارت اخیر عاید شرکت کرده بود و... همه را روی کاغذ نوشته بود. بدفورد می گوید:

من هرگز این درس را فراموش نمی کنم؛ در سالهای بعد هر وقت که می خواستم کسی را تنبیه کنم، قبل از هر چیز خودم را وادار می کردم پشت میزی بنشینم و با تعمق فهرستی طولانی از نقاط قوت همان شخص تهیه کنم و تنها پس از تهیه یک چنین فهرستی متوجه می شدم که قادرم مسأله را از بُعد واقعی آن بررسی کنم و همین باعث شد تا از پُر هزینه ترین اشتباهاتی که هر مدیر امکان مرتکب شدن آن را دارد و آن چیزی جز خشم و عصبانیت نیست، دور باشم. من به هر کسی که با مردم سر و کار دارد توصیه می کنم که از این روش استفاده کند.

نتیجه:

اگر در رابطه با دوست، همکار یا همسر خویش، کارتان به جر و بحث یا حتی دعوا کشید، لطفاً قبل از یادآوری خصوصیات منفی و کنار گذاشتن کامل شخص، درباره ویژگی های مثبت و



کارهای خوبی که برایتان انجام داده هم فکر کنید. آدمی خطا می کند، اما اگر کل رفتار و اعمالش را روی ترازو قرار دهید، ممکن است قسمت مثبت آن سنگینی کند.